## پیشخوان

### زنده‌یاد هاشم امانی و مبارزات دینی و ملی معاصر

## قیام برای اعتلای اسلام و ایران

■ **محمدرضا کائینی**

زنده‌یاد هاشم امانی -که چندین ماه از رحلت وی فاصله گرفته‌ایم- در زمره مبارزان دیرین تاریخ معاصر ایران، در نهضت ملی و انقلاب اسلامی بود. وی در پی اعدام حسنعلی منصور دستگیر شد و سالیان طولانی در زندان به سر برد. اثری که در این مجال به معرفی آن پرداخته‌ایم، خاطرات مرحوم امانی است که از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی نشر یافته است. عبدالله علی‌آبادی، تدوینگر این اثر در دیباچه آن چنین آورده است:

«انقلاب اسلامی ایران از معدود انقلاب‌هایی است که در دوران معاصر، نام خود را در جهان به ثبت رساند. این انقلاب که در نوع خود منحصر به فرد است، تئوری‌های همه نظریه‌پردازان را در خصوص دلایل ایجاد یک انقلاب را به چالش کشاند و توجه همگان را به درک بیشتر ماهیت آن معطوف کرد. برای رسیدن به دلایل ایجاد هر انقلابی، بررسی و فهم همه‌جانبه رویدادها و پدیده‌های آن لازم و یکی از راه‌های آن، ثبت خاطرات و بررسی افکار و اعمال افرادی است که در متن حادثه بودند. پدر امانی‌ها، حاج احمد امانی همدانی -که فردی روحانی و در حد اجتهاد بود- در دوره رضاشاه و به علت مقاومت‌هایش در برابر اقدامات ضد مذهبی وی، مجبور به خلع لباس شد. نتیجه تربیت صحیح آن مرحوم، همراهی پسران وی با گروه‌های مبارز دینی پس از سقوط رضاشاه مانند: جمعیت فدائیان اسلام، مجمع مسلمانان مجاهد و گروه شیعیان بود. با آغاز نهضت امام خمینی(ره)، ایشان به فعالیت در هیئت‌های مؤتلفه اسلامی مشغول شدند. حضور همزمان سه نفر از پسران حاج احمد امانی، در کادر مرکزی هیئت مؤتلفه، اهمیت بررسی و ثبت خاطرات تک تک اعضای این خانواده را

زنده‌یاد هاشم امانی

در مبارزه علیه رژیم بیشتر می‌نمایاند. حاج هاشم امانی یکی از اشخاصی بود که به عنوان یک بازاری مذهبی، در مبارزات سیاسی و مسلحانه علیه رژیم پهلوی فعالیت داشت. این اثر بر مبنای چندین مرحله مصاحبه مستقیم با راوی، طی سال‌های ۱۳۸۵ـ۱۳۸۰ به صورت پرسش و پاسخ، عیناً پیاده و تنظیم شد. سپس متن خاطرات با رعایت اصل امانتداری، در ۱۱ فصل تنظیم و تدوین شد. در فصل اول، به خانواده و تحصیلات حاج هاشم امانی و خانواده‌اش پرداخته شده است. در فصل دوم سعی شده تا به فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی دوران بعد از رضاشاه و نحوه وارد شدن ایشان به فعالیت‌های سیاسی و عضویت همزمان در جمعیت فدائیان اسلام و مجمع مسلمانان مجاهد و اقدامات این دو گروه علیه رژیم پرداخته شود. در فصل سوم جریان ملی شدن صنعت نفت، تعاملات و اختلافات فدائیان اسلام، جریان آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی بررسی شده است. فصل چهارم به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دلایل انفعال مردم نسبت به این قضیه، اقدامات فدائیان اسلام، دستگیری و شهادت رهبران آنها پرداخته است. در فصل پنجم راوی به اخلاق و خصوصیات نواب صفوی، اقدامات اجتماعی فدائیان اسلام و دلایل اعدام‌های انقلابی آنها می‌پردازد. نهضت امام خمینی(ره)، چگونگی تشکیل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی و تشکیلات آن در فصل ششم بررسی شده است. در فصل هفتم راوی به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، دستگیری و تبعید حضرت امام(ره) در سال ۱۳۴۳ می‌پردازد. در فصل هشتم، واکنش هیئت‌های مؤتلفه نسبت به این قضیه، اقدام به اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت توسط هیئت و روحیات و ویژگی‌های حاج صادق امانی و دیگر اعضای تیم پرداخته شده است. در فصل نهم راوی سعی کرده است تا نحوه سپری کردن دوران زندان در زندان‌های مختلف و حوادث آن ایام را تشریح کند. در فصل دهم راوی به نحوه آزادی از زندان، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و فعالیت‌های پس از پیروزی انقلاب می‌پردازد. در فصل آخر نقش مساجد در فعالیت‌ها علیه رژیم، در دوران انقلاب اسلامی بررسی می‌شود...»

زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی

### نمادهایی از تجمیع عقلانیت با غیرت دینی در سیره علمی و عملی زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی

# «حکیم متأله» و افسون‌زدایی از مکاتب ترجمه‌ای

■ **احمدرضا صدری**

**حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار ۱۹ دی ماه سال جاری، زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی را نمادی از تجمیع عقلانیت با غیرت دینی دانستند و فرمودند: «در این مناسبت یاد کنم از فقیه و فیلسوف معاصرمان، مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی که ایشان هم همین جور بودند. ایشان هم انصافاً شاگرد شایسته امام بود. هم در غیرت دینی در اوج بود، هم در عقلانیت، یک فیلسوف به معنای واقعی کلمه بود...» مقالی که در پی می‌آید، به خوانشی تحلیلی از مصادیق این امر در سیره آن بزرگ پرداخته که توسط برخی نزدیکان و شاگردان آن بزرگ بیان شده است. امید آنکه مفید و مقبول آید.**

■ **سدی پولادین در برابر عرفی‌سازی فرهنگی در ایران**

آیت‌الله سیدمحمدمهدی میرباقری، در زمره شاگردان زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی است. او بر این باور است که استاد در دو دوره ترک‌تازی «مارکسیسم» و «لیبرالیسم» در محافل علمی و دانشگاهی ایران، در عرصه اندیشه و فرهنگ، به مصاف این دو مکتب رفت و به مثابه سدی پولادین در برابر آنها رخ نمود! وی این مقوله را به شرح ذیل بسط داده است:

«ایشان تا پیش از فروپاشی شوروی سابق، محور درگیری‌شان با این اندیشه بود. البته درعین‌حال با التقاط هم که ناشی از دادوستد روشنفکری اسلامی با مبانی مارکسیستی بود، در مبارزه بودند. این یک درگیری عالمانه و مجاهدانه است، آن هم مجاهدت در حدی که گاهی باید از جان هم گذشت و کسانی که در کنار ایشان بودند، می‌دانند که ایشان در این زمینه‌ها تا چه مرزی حاضر به فداکاری بودند. از میزان هجمه‌هایی که به ایشان می‌شد، می‌شود درک کرد که در این جنگ نرم، ایشان از معدود پرچمدارانی بودند که ظرفیت‌های لازم برای ورود به این میدان را داشتند و به‌تدریج، ظرفیت‌های بیشتری را هم کسب کردند. مهم‌ترین وجه شخصیت علمی ایشان این بود که فقط با اندیشه‌های التقاطی درگیر نبودند، بلکه به دنبال نوآوری و بازآفرینی مفاهیم مکتب اهل‌بیت(ع) هم بودند و در کنار صیانت و حراست از جامعه مؤمنین در برابر این جریانات، سازندگی را هم انجام می‌دادند و با تولیدات فراوانی که داشتند، بر حافظه تاریخی جامعه شیعه، در حوزه حکمت و معارف هم می‌افزودند. به اعتقاد بنده، ایشان در دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در پیشبرد این حرکت عظیم مشارکت فعال داشتند و این نسبتی که به ایشان داده می‌شود که قبل از انقلاب فعالیت سیاسی نداشتند، کاملاً غلط است! اسناد فراوانی وجود دارند که نشان می‌دهند ایشان جزو فعالان سیاسی بودند، ولی با هوشمندی بالا، ضرورت ایجاد انقلاب در فرهنگ را درک کردند و در این زمینه، فعالیت چشمگیرتری داشتند. ایشان خیلی خوب می‌دانستند که انقلاب در وهله نخست، یک جنگ تمام‌عیار فرهنگی است که البته لایه سیاسی هم دارد و البته باید به مرور، لایه اقتصادی هم پیدا کند تا بتواند به سیر خود ادامه بدهد. همیشه هم روی این نکته تأکید داشتند که ماهیت و جوهره اصلی این انقلاب، فرهنگی است و بنابراین تغییر علوم انسانی را ضروری می‌دانستند و شاید بتوان گفت که در این زمینه، یک‌تنه به میدان آمدند و به خاطر شدت تلاش‌هایی که داشتند، کسالت هم پیدا کردند! ایشان قویاً معتقد بودند که بدون ایجاد تحول در علوم انسانی، حل معضلات انقلاب و نظام اسلامی ممکن نیست، زیرا نسخه‌های ارائه‌شده در علوم انسانی، سکولار هستند و هر چه بیشتر در جامعه عمل شوند، جامعه به جای دینی‌تر شدن، عرفی‌تر می‌شود! این موضوع برای ایشان، کاملاً محسوس بود؛ به همین دلیل برای تئوریزه کردن فرهنگ انقلاب اسلامی و برنامه‌ریزی در مقیاس ملی و فراملی، نرم‌افزارهای لازم را فراهم کردند و در راستای تحول علوم انسانی که انصافاً کار بسیار دشوار و سنگینی است، همت گماردند و برای این کار نهادی را به‌وجود آوردند که در آن بتوان در ابعاد گسترده‌ای، نیروی انسانی تربیت کرد. در این دوره خط تهاجم غرب، تقریباً به مکتب لیبرالیسم منحصر شد و مخصوصاً بعد از دوره سازندگی، لیبرالیسم اقتصادی گسترش پیدا کرد و جریانات وابسته ــ منظورم به لحاظ فرهنگی است و نه سیاسی ــ همه تلاش خود را کردند که لیبرالیسم اقتصادی را به لیبرالیسم فرهنگی و سپس لیبرالیسم سیاسی، گره بزنند! در دوره اصلاحات هم با این تصور که جامعه ما طعم لیبرالیسم اقتصادی را چشیده و حالا به دنبال لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی است، تلاش‌های گسترده‌ای برای تغییرات کلان فرهنگی انجام شد که البته گذر زمان روشن کرد که متولیان آن اشتباه می‌کرده‌اند! در این دوره تلاش شد تلقی‌های دینی مردم را به گونه‌ای که با لیبرالیسم هماهنگ باشد، تغییر بدهند و حتی سعی می‌کردند در مقیاس منطق هم آن را تئوریزه و فهم دینی جامعه را از نخبگان گرفته تا عموم مردم، متحول کنند و به نفع توسعه علم و تکنولوژی تغییر بدهند. روح نظریه قبض و بسط که چند سال پیش از آن دوره مطرح شد، همین ایجاد تحول در اندیشه‌ها و تفکرات مذهبی است. مرحوم آیت‌الله مصباح در این دوره، مبارزه با چنین جریانی را پرچمداری کردند و در این زمینه، تلاش‌های گسترده‌ای انجام دادند و همچنین حرکت‌های جمعی مؤثری را سازماندهی کردند. به نظر بنده یکی از موفق‌ترین دوران‌های مقابله ایشان با فرهنگ غرب، همین دوره است و یکی از سدهای پولادینی که در برابر عرفی‌سازی فرهنگ و تحول فرهنگی در ایران شکل گرفت، از ناحیه ایشان بود، تا نهایتاً طرح جریان اصلاحات شکست خورد! متولیان این جریان موقعی که در انتخابات سال ۱۳۸۴ شکست خوردند، گفتند: ما تصور می‌کردیم مردم آزادی می‌خواهند، در حالی که نان می‌خواستند!... آنها متوجه نبودند که این مردم، متدین هستند و مخالفت با دین را برنمی‌تابند. مردم هم آزادی می‌خواهند، هم نان، ولی ذیل فرهنگ اسلام. اینها می‌خواستند جامعه را به شکل غیردینی و حتی گاهی ضددینی اداره کنند که مرحوم علامه مصباح با آن مقابله مؤثر کردند.»

> **آیت‌الله سید محمد مهدی میرباقری: «در دوره اصلاحات، تلاش‌های گسترده‌ای برای تغییرات کلان فرهنگی انجام شد. آیت‌الله مصباح در این دوره، مبارزه با چنین جریانی را پرچمداری و همچنین حرکت‌های جمعی مؤثری را سازماندهی کردند. به نظر بنده یکی از موفق‌ترین دوران‌های مقابله ایشان با فرهنگ غرب، همین دوره است و یکی از سدهای پولادینی که در برابر عرفی‌سازی فرهنگ و تحول فرهنگی در ایران شکل گرفت، از ناحیه ایشان بود...»**

■ **واکسینه کردن چند نسل، در برابر مارکسیسم و لیبرالیسم**

دکتر حسن رحیم‌پور ازغدی در ارزیابی خویش از کارنامه زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی، شالوده‌شکنی مکاتب وارداتی و نمایاندن جوهره و محتوای واقعی آنان را در زمره مهم‌ترین رویکردهای استاد قلمداد می‌کند و در تبیین آن می‌گوید:

«یکی از اساتید و چهره‌های درخشان این جبهه که هم به نسل پیشین، هم به نسل ما و هم نسل‌های بعدی، در این زمینه خدمات بزرگی کردند و واکسیناسیون وسیعی را در برابر مارکسیسم و لیبرالیسم و بعضی از مکاتب دیگر به وجود آوردند، استاد محمدتقی مصباح یزدی هستند. چه آثار کم‌نظیری که از ایشان در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شدند، چه فعالیت‌های وسیعی از ایشان پس از انقلاب و به خصوص در دهه اخیر به نظرم نقش بسیار مهمی در روشنگری اذهان جوانان داشته است. در این بخش از عرایضم به طور خاص، به چند خصلت مهم، آموزنده و جالب این بزرگوار در زمینه حفظ اصالت‌های تفکر دینی، در برابر شائبه‌های تفکرات غیردینی که دائماً از طریق ترجمه منتقل می‌شوند، اشاره می‌کنم:

**نکته اول:** اینکه به نظر من، یکی از خصوصیات برجسته جناب آقای مصباح، انسجام ذهنی ایشان است. من حتی در بین علمایی هم که کمتر وارد مباحث جدید می‌شوند، اینچنین انسجام منطقی ذهنی و چنین ارتباط روانی‌ای را بین ذهن و زبان، کمتر دیده‌ام! ایشان وقتی یک فرع فلسفی یا کلامی را شروع می‌کنند، از اول تا آخر، حتی یک حلقه مفقوده هم ندارد! یعنی گام به گام و محکم و منطقی جلو می‌آید و آدم می‌فهمد بحث از کجا شروع شد و با چند مرحله و با چه ادله‌ای و به کجا ختم شد. مسئله انسجام ذهن و زبان، نکته برجسته‌ای است که من در کارهای بسیار دقیق علمی ایشان دیده‌ام.

**نکته دوم:** شالوده‌شکنی شبهات است. گاهی یک مسئله در نگاه اول، بسیار پیچیده و تو در توست و آدم نمی‌داند که باید بررسی و نقد آن را از کجا شروع کند! اصلاً فکر کردن راجع به این مسئله دشوار است، ولی من بارها دیده‌ام که ایشان، بسیار بادقت و خیلی راحت، وارد مسئله شده و بدون هیچ کار اضافی و بحث حاشیه‌ای، مسئله را شالوده‌شکنی و ساختارشکنی کرده و دقیقاً نشان داده‌اند که این مسئله پیچیده، ترکیب شده است از سه یا پنج مسئله ساده و نقاط شروع، عزیمت و مفاد و ادله و مدعای هر کدام از این مسائل اینها هستند و جواب ما هم این است! یعنی آدم می‌فهمد که ایشان دقیقاً روی کدام نقطه از مسئله، دست گذاشته و به چه دلایلی و چگونه با آن چالش کرده‌اند. این روش، حتی کار را برای افراد مبتدی هم آسان می‌کند و برای خود بنده هم که البته مبتدی بوده و هستم، بسیار آموزنده بوده است. من نمونه‌اش را در دیگران کمتر دیده‌ام.

**نکته سوم:** جسارت و شجاعت ایشان است. در شرایطی که کسی در حد ایشان، معمولاً ملاحظه شئونات علمی و اجتماعی خودش را می‌کند و وارد حوزه‌های فکری صریح و عریان نمی‌شود و اکثراً محذورات شرعی، عقلانی و شاید هم ملاحظات دیگری دارند، ایشان وقتی به این نتیجه می‌رسد که باید در فلان مورد اظهارنظر کند و بقیه به اندازه کافی اظهارنظر نکرده‌اند و مثلاً واجب کفایی، برای ایشان واجب عینی شده است، آستین‌ها را بالا می‌زند و به میدان می‌آید! این خیلی کار بزرگی است و نشان می‌دهد که ملاحظه اصلی ایشان، ملاحظه الهی است. کتمان ما انزل‌الله را برنمی‌تابد و ولو هو بشود، مسخره‌اش کنند، نظراتش را نپذیرند، دشمن‌تراشی و مخالف‌خوانی گسترده علیه او بشود و به اصطلاح از شئونات اعتباری او کاسته بشود. با این همه ملاحظه هیچ چیزی را نمی‌کند و حق را می‌گوید! کسانی بوده و هستند که شأن علمی و حوزویشان از ایشان خیلی پایین‌تر است، ولی این ملاحظات را کرده‌اند. من نمی‌خواهم آنها را متهم کنم، شاید عده‌ای از آنها، حق یا حجت داشتند یا تشخیصشان این بوده است. من نمونه انبوه این فحاشی‌ها، اهانت‌ها و جوسازی‌هایی را که در دهه اخیر علیه آقای مصباح شد، در مورد کس دیگری جز آقای بهشتی، در اوایل انقلاب سراغ ندارم. به نظرم علتش هم این است که ایشان یک تنه وارد میدان شده است! خیلی‌ها یا نیامدند یا صلاح نبود که بیایند! ممکن است کسانی در بخشی از مسائل جزئی و حاشیه‌ای، مثلاً در باب نحوه ورود و خروج ایشان به مباحث، نقدی داشته باشند یا بگویند برای این کار، بدیل بهتری هم وجود دارد. اما به نظر من، حتی اگر بعضی از این انتقادها وارد هم باشند، جزئی هستند و از اهمیت این مسئله که یک عالم فاضل اسلامی نباید بگذارد تا حقایق اسلام در برابر چشم‌هایش تحریف شوند، چیزی کم نمی‌کند. نباید اصل مسئله را یا فرع و مضمونش را با فرم مخلوط کرد. اهمیت فعالیت‌های روشنگر ایشان در عصر حاضر، بسیار بالاست و جای تقدیر فراوان دارد...»

■ **شماتت دیگران، غباری بر خاطر وی نمی‌نشاند!**

آیت‌الله محسن اراکی در تحلیل پی آمده، پایمردی زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی در برابر اشتلم و شماتت بدخواهان را مورد توجه قرار داده و رفتار وی در برابر این موج گسترده را به قرار پی آمده ارزیابی کرده است:

«خصلت مهم استاد، صراحت در دفاع از حق بود که این نیز از صفات ویژه متقیان است. کافران و منحرفان، خیلی دوست دارند که خواص اهل حق، با آنها مماشات کنند! آنها به تساهل و تسامح عالمان دین نیاز دارند تا بتوانند اندیشه انحرافی خود را به جامعه بقبولانند و کاری کنند که یا علما با آنها کنار بیایند یا دست کم، راه میانه‌ای را انتخاب کنند! آنها با تبلیغات، جوسازی و فشار، کار را بر حق‌طلبان دشوار می‌کنند تا از رویه و صراط مستقیمی که در آن هستند، دست بردارند و آنها را به هر سویی که می‌خواهند، بکشانند! بر صراط مستقیم الهی بودن، یعنی کوتاه نیامدن، این سو و آن سو نرفتن، دچار افراط و تفریط نشدن، از خط قرمزها عبور نکردن و در مقابل فضاسازی‌ها تسلیم نشدن. آیت‌الله مصباح در مقام عمل به وظیفه الهی و سیر در صراط مستقیم، هیچ‌گونه عقب‌نشینی یا گوشه‌نشینی را نمی‌پذیرفتند. اساساً انسان‌های بزرگ، این‌گونه‌اند. آنها در مقاطعی که حق نیاز به تبیین دارد و دشمنان تلاش می‌کنند تا با لشکریان خود در جامعه غبار برانگیزند تا تشخیص حق و باطل دشوار شود و آب را گل‌آلود کنند که ماهی خودشان را بگیرند و برنامه و نقشه خودشان را در جامعه پیاده کنند و همچنین تلاش می‌کنند تا رهبران الهی را هم به این فضای غبارآلود بکشانند و وادارشان کنند که با آنها کنار بیایند و راه و روش آنها را بپسندند و از مرزهای الهی تجاوز کنند، ساکت نمی‌نشینند و به وظیفه خود عمل می‌کنند. منادیان حق در سخت‌ترین شرایط و پیچیده‌ترین و غبارآلودترین فضاها و صحنه‌ها، همچنان طبق فرامین الهی عمل می‌کنند و به قول حضرت امیر(ع) در صحراها و دشت‌های تاریکی که هیچ نشانه، علامت، دلیل و راهی وجود ندارد، دلیل راه می‌شوند! آن حکیم بزرگوار، این‌گونه بودند و در مقاطعی که تشخیص حق از باطل دشوار می‌شد و در فضاهای مبهمی که نگرانی سراسر جامعه را فرا می‌گرفت و راه حق بر عامه مردم و سالکان طریق حقیقت تیره و تار می‌گشت و منحرفان تلاش می‌کردند تا مردم را از پیمودن راه حق بازدارند، دلیل راه می‌شدند و با استقامت بر حق و موازین و احکام الهی، صراط مستقیم را تبیین و روشن می‌کردند. در دورانی که خیلی‌ها کوتاه آمدند و سعی کردند طوری سخن بگویند که دل جریانات انحرافی را هم به‌دست بیاورند، ایشان همچنان بر موضع حق پافشاری کردند! این طیف از شخصیت‌ها، برای اینکه دل کسی را به‌دست بیاورند و رضایت کسی جلب شود، از رضایت خداوند دست نمی‌کشند و تنها ملاک برای آنها، انجام تکلیف است. آنان از سرزنش ملامت‌گران، بیمی به دل راه نمی‌دهند و ابایی از آن ندارند، که دیگران بگویند چرا چنین گفتی و چنین کردی! برای آنان، فقط آنچه خدای متعال دستور داده، ملاک است و بس! حضرت امام هم، همواره در برابر سخنان سیاسیونی که به ایشان می‌گفتند در افتادن با شاه کار خطرناکی است و به نتیجه نمی‌رسد، می‌فرمودند: ما به تکلیف عمل می‌کنیم و نتیجه را به خدا می‌سپاریم! در نتیجه خدای متعال، بهترین نتیجه را نصیب ایشان کرد. مردان خدا به تکلیف عمل می‌کنند و خدای متعال هم بیش از نتیجه‌ای که بر اعمال آنان مترتب است، به کارشان برکت می‌دهد. آیت‌الله مصباح نیز همواره به تکلیف عمل می‌کردند و در این راه، از هیچ فرد یا جریانی، هراسی به دل راه نمی‌دادند و ملامت دیگران، حتی غباری بر خاطر ایشان نمی‌نشاند و هیچ فشاری نمی‌توانست ایشان را از راه مستقیمی که در پیش داشتند، برگرداند. چه تهمت‌هایی که به ایشان نزدند و چه جوسازی‌هایی که علیه ایشان انجام ندادند! توهین‌ها، جسارت‌ها و رفتارهای ناروایی که علیه ایشان، توسط منحرفان و انسان‌های ضعیف و سست‌اراده صورت گرفت، در تاریخ معاصر ما کم‌نظیر است! با این همه هیچ‌یک از این اقدامات، ایشان را از پیمودن راه حق بازنداشت...»

■ **در تحمل هجمه رسانه‌ای، به شهید بهشتی شباهت می‌برد!**

حجت‌الاسلام‌والمسلمین احمد عجمین، در دوره‌ای ریاست دفتر زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی را بر عهده داشت که هجمه رسانه‌های اصلاح‌طلب علیه وی در اوج بود! او شمه‌ای از خاطرات آن روزها را اینگونه روایت کرده است:

«نکته جالب این است که هجوم رسانه‌ای و تبلیغاتی علیه آیت‌الله مصباح، شباهت عجیبی به هجمه‌هایی دارد که در آن دوره علیه شهید آیت‌الله بهشتی انجام می‌شدند! با این تفاوت که شهید بهشتی تنها نبودند و گروهی از همفکران ایشان، در حزب جمهوری اسلامی متشکل بودند، اما آیت‌الله مصباح تنها بودند و در عرصه‌های سیاسی و اعتقادی، با توکل بر خدا و توسل به حضرت ولی‌عصر(عج) پیش می‌رفتند. البته رهبر معظم انقلاب نیز همواره از ایشان حمایت می‌کردند. خاطرم هست که برخی از دوستان معتقد بودند اگر استاد کمی ملایم‌تر صحبت کنند، زمینه پخش سخنرانی‌های ایشان از صداوسیما بیشتر خواهد شد و افراد زیادتری، این بیانات را خواهند شنید. یک بار من همین مطلب را خدمتشان عرض کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: برخی حتی به من تذکر رسمی هم داده‌اند، ولی من آماده هستم تا برای این روشی که در پیش گرفته‌ام، اعدام هم بشوم! راستش من باز هم قانع نشدم و اهمیت مسئله، چندان برایم جا نیفتاد تا وقتی که رهبر معظم انقلاب، به منزل ایشان تشریف بردند و فرمودند: این سخنرانی شما مفید و بلکه بیش از مفید بود!...» این بیانات ارزشمند، از جنبه دیگری نیز درخور توجه بود. همانطور که برخی تلاش می‌کردند شهید بهشتی را از امام جدا کنند و بگویند که آنها با هم تفاوت رأی دارند، بعدها هم عده‌ای سعی کردند بین حضرت آقا و آیت‌الله مصباح، نوعی تفاوت مسیر قائل شوند و بگویند اینها دو اندیشه متفاوت دارند! این سخن حضرت آقا نشان داد که آیت‌الله مصباح دقیقاً همان حرفی را که مدنظر رهبری بود، زده بودند...»

> **آیت‌الله محسن اراکی: «آیت‌الله مصباح در مقام عمل به وظیفه الهی و سیر در صراط مستقیم، هیچ‌گونه عقب‌نشینی یا گوشه‌نشینی را نمی‌پذیرفتند! اساساً انسان‌های بزرگ اینگونه‌اند. آنها در مقاطعی که حق نیاز به تبیین دارد و دشمنان تلاش می‌کنند تا با لشکریان خود در جامعه غبار برانگیزند تا تشخیص حق و باطل دشوار شود و آب را گل‌آلود کنند که ماهی خودشان را بگیرند، ساکت نمی‌نشینند و به وظیفه خود عمل می‌کنند.»**

زنده‌یاد آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی در کنار جمعی از نمایندگان مجلس خبرگان رهبری